

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، زمستان ۹۷

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University
کد مقاله: ۲۵۸۷۸

هیولای اولی، معقول اول یا ثانی فلسفی در حکمت متعالیه؟

غلامرضا شاملی*

قاسم کاکایی**

محمد بنیانی***

چکیده

در باره اقسام جواهر نظرات متفاوتی ارائه شده است. یکی از علل اختلاف نظرها این است که برخی هیولی را داخل در جواهر می‌دانند و برخی آن را داخل نمی‌دانند. ابن سینا هیولی را وجودی خارجی دانسته و براهینی را در اثبات وجود آن بیان می‌کند. پیش از ملاصدرا افرادی مانند ابوالبرکات و شیخ اشراق و خواجه نصیر الدین طوسی و پس از او افرادی مانند استاد مطهری و آقای مصباح یزدی وجود آن را مردود می‌دانند. اگرچه مشهور این است که ملاصدرا نظر مشاء را در مورد هیولی می‌پذیرد، اما با جمع بندی نظرات خاص او در مورد هیولی مانند عدمی بودن، معقول بودن، عدم علیت هیولی نسبت به صورت، انتزاع هیولی از نقص وجود صورت و ... و همچنین با توجه به اصولی مانند اصالت وجود و تشکیک وجود می‌توان دریافت نظر نهایی ملاصدرا در مورد ماده یا هیولی این است که هیولی معقول ثانی فلسفی است.

کلیدواژه‌ها: هیولی، صورت، جوهر، وجود رابط و مستقل.

مقدمه

ملاصدرا در بسیاری از نوشته‌ها و کتاب‌های خود ابتدا با نقل نظر مشهور حکما، گریزی به نظر خاص خود می‌زند. در برخی از موارد مانند بحث علیت نظر خود را به صراحت بیان می‌کند و در

shameli1388@gmail.com
gkakaie@rose.shirazu.ac.ir
m.bonyani@gmail.com

* دانشجوی دکتری دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)

** عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

*** عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۱۷

برخی از موارد نظر او را باید از جمع‌بندی سخنان او به دست آورد. یکی از این موارد هیولی است. ملاصدرا در کتب مختلف خود خصوصاً در جلد ۵/ سفار هشت برهان (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۷۷) و در کتاب شرح الهدایة الاثیریة پنج برهان بر وجود هیولی، مطابق با دیدگاه حکمای مشاء ذکر می‌نماید (همو، ۱۴۲۲ق، ص ۶۱-۳۲). اما هدف از نگارش این مقاله اثبات این امر است که نظر نهایی ملاصدرا در مورد هیولی همان نظر حکمای مشاء نیست و هیولی به‌رغم آنچه مشهور است نزد ملاصدرا معقول اولی نبوده و بلکه یک معقول ثانی فلسفی است.

فلسفه ملاصدرا بر اصل اصالت وجود مبتنی است و اصول دیگر حکمت متعالیه بر این اصل استوار است. از جمله این اصول تقسیم وجود به رابط و مستقل است که بر اساس آن و به حصر عقلی هرچه در عالم خارج وجود دارد یا هیچ‌گونه ربط و وابستگی ندارد و به عبارتی عین استقلال است و یا عین ربط و وابستگی بوده فاقد ذات مستقل است.

وجود مستقل امری یگانه و دارای استقلال ذاتی است. وجود رابط که عین ربط و وابستگی به وجود مستقل است امری مشکک است و از وجود قوی جوهری که ربط آن فقط به وجود مستقل است شروع شده و تا وجود بسیار ضعیف رابط قضایا که وجود آن وابسته به وجود دو طرف قضیه است ادامه می‌یابد و اگر استقلالی در آن لحاظ گردد، استقلال غیرذاتی است.

در اینجا چند پرسش مطرح است:

آیا ماده یا هیولی، براساس اصالت وجود و مراتب تشکیکی وجود رابط، می‌تواند در این تقسیم‌بندی جای گیرد؟

آیا ماده حقیقتاً دارای ماهیت جوهری است؟

و در نهایت آیا براساس اصول مطرح شده در حکمت متعالیه، ماده یا هیولا می‌تواند ماهوی باشد یا خیر؟

در این مقاله به بیان دیدگاه حکمت متعالیه در این زمینه می‌پردازیم تا مشخص شود هیولی در نزد ملاصدرا معقول اولی است یا معقول ثانی فلسفی.

در مورد هیولی مقالات متعددی نگاشته شده است که برخی به بررسی و تحلیل دلایل وجود هیولی و برخی دیگر به بررسی نظر ملاصدرا در مورد ترکیب اتحادی هیولی و صورت پرداخته‌اند و مقاله مستقلی برای اثبات اینکه هیولی در نظر ملاصدرا معقول ثانی است، به تحریر درنیامده است. هرچند امروزه برخی از حکما همچون استاد مطهری و استاد مصباح بر اساس

مبانی حکمت متعالیه معتقدند هیولی یک معقول ثانی فلسفی است اما این مقاله برای نخستین بار به صورت نظام‌مند به اثبات این مطلب پرداخته است که هیولی در نزد ملاصدرا و بر اساس مبانی حکمت متعالیه معقول اولی نبوده و یک معقول ثانی فلسفی است.

تحلیل تقسیم وجود به رابط و مستقل

بر اساس اصل اصالت وجود و تشکیک وجود و تقسیم دو وجهی وجود یعنی تقسیم وجود به رابط و مستقل یا تقسیم چند وجهی یعنی فی نفسه و فی غیره و ... شدیدترین مرتبه وجود مربوط به وجود «فی نفسه لِنفسه بنفسه» در تقسیم چند وجهی است که همان وجود مستقل در تقسیم ملاصدرا است. این مرتبه اختصاص به ذات لایتناهی حقتعالی داشته و از هر گونه نقص و تقید و ضعف مبرا است.

همه مراتب بعدی وجود در حوزه وجود رابط است که بر اساس تقسیم چند وجهی وجود، مراتب آن به ترتیب عبارت‌اند از:

الف. وجود فی نفسه لِنفسه لِنفسه بنفسه که همان جواهر هستند. جواهر در وجود خود نیاز به موضوع ندارند و به صورت مستقل (به استقلال غیر ذاتی) موجودند. اگرچه جواهر، خود از نظر شدت و ضعف وجودی در درجات مختلف و متفاوتی قرار دارند لیکن همگی این ویژگی‌ها را دارند که مستقل از موضوع می‌توانند وجود داشته باشند.

ب. وجود فی نفسه لِنفسه لِنفسه بنفسه که شامل اعراض و صورت‌های جوهری می‌شود و مرتبه وجودی آنها به گونه‌ای است که برای موجود بودن نیازمند به موضوع و محل هستند.

ج. وجود فی غیره که در ضعیف‌ترین مرتبه وجودی قرار داشته و نیاز آنها برای وجود داشتن به دو طرف یعنی موضوع و محمول است. اینها همان وجود رابط در قضایا هستند.

اقسام جوهر

ماهیهاتی که در خارج از ذهن وجود دارند و آنها را به موجودات نسبت می‌دهیم از دو حال خارج نیستند:

الف. برای موجود شدن نیازمند به موضوع هستند و این در حالی است که آن موضوع به این ماهیات نیازی ندارد. به این گونه ماهیات «عرض» می‌گویند. به مفاهیمی که از این گونه ماهیات حکایت می‌کنند، «مفاهیم عرضی» می‌گویند.

ب. یا آن ماهیات برای موجود شدن نیازمند به موضوع و محل نیستند. این سخن بدان معناست که یا اصلاً موضوع ندارند یا اگر موضوع دارند آن موضوع هم به این ماهیات نیازمند است و در واقع یک نیاز دو طرفه است. بنابراین اگر در تعریف جوهر آورده‌اند: «ماهیه اذا وجدت، وجدت لا فی موضوع مستغنی عنه» و در تعریف عرض گفته‌اند: «ماهیه اذا وجدت، وجدت فی موضوع مستغنی عنه» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۲ق، ص ۸۴ و طباطبایی، *بدایة الحکمة*، ص ۶۸ و *نهایة الحکمة*، ص ۹۰)، قید «مستغنی عنه» در تعریف عرض به این جهت آورده شده است که تعریف مانع باشد و «صورت» در این تعریف داخل نگردد، چرا که هر چند صورت در ماده موجود می‌گردد اما هم صورت از زمره اعراض نیست و هم ماده بی نیاز از صورت نمی‌باشد، بلکه هر دو به نحوی به یکدیگر نیازمند هستند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۸).

جوهر را از جهات گوناگون تعریف و تقسیم کرده‌اند و درباره تقسیمات جوهر نظرات گوناگونی بیان شده است اما آنچه در اینجا مد نظر است تقسیم جوهر بر اساس نظر حکمای مشاء به خصوص نظر ابن سیناست.

فلاسفه مشاء جوهر را به پنج قسم تقسیم می‌نمایند: ماده، صورت، جسم، عقل و نفس (ابن سینا، ص ۶۰ و لوکری، ص ۴۶ و بهمنیار، ص ۳)؛ ابن سینا آن را به شکل تقسیم ثنایی و حصر عقلی به این صورت بیان می‌کند:

جوهر یا جسم است یا غیر جسم .

جوهر اگر غیر جسم باشد یا جزء جسم است و به عبارتی مقوم جسم است یا به طور کلی هیچ ارتباطی با جسم ندارد.

اگر جزء جسم باشد یا صورت جسم است یا ماده جسم.

اگر مفارق و جدای از جسم باشد دو حالت دارد: یا علاقه تصرف و تدبیر در اجسام را دارد که به آن نفس می‌گویند یا از هیچ جهتی هیچ گونه رابطه‌ای با اجسام و مواد ندارد که به آن عقل می‌گویند (ابن سینا، ص ۶۰).

در حکمت مشاء اعتقاد بر این است که هر جسمی در خارج از اجزایی که بالفعل مغایر و متکثرند به نام ماده و صورت تشکیل شده است. هیولی یا ماده جوهری است که ذات بالقوه داشته و فعلیتی جز فعلیت قوه بودن را ندارد و برعکس، صورت جوهری است که دارای ذات بالفعل بوده و فاقد قوه است.

از نظر ایشان اگرچه هیولی ذاتاً قوه محض است و هیچ گونه فعلیتی ندارد اما با ترکیب با صورت که یک واقعیت بالفعل است فعلیتی حقیقی می‌یابد (عبودیت، ج ۱، ص ۳۳۵). ابن سینا در کتاب *الهیات شفا* می‌گوید:

لیس هاهنا حقیقه للهیولی تکنون بها بالفعل، و حقیقه أخرى بالقوه إلا أن یطراً علیه حقیقه من خارج، فیصیر بذلك بالفعل و تکنون، فی نفسها و اعتبار وجود ذاتها، بالقوه (ابن سینا، ص ۶۸).
اما نگاه حکمت متعالیه به هیولی با نگاه حکمت مشاء متفاوت است. با تحلیلی که در تقسیم وجود به رابط و مستقل از مراتب وجود ارائه کردیم به بررسی ماده یا هیولی می‌پردازیم تا مشخص شود که آیا هیولی حقیقتاً می‌تواند در مرتبه وجودی جوهر قرار گیرد و آیا شایسته نام جوهر هست یا خیر؟ شایان ذکر است که این تقسیم‌بندی یک تقسیم‌بندی وجودی بوده و مفهومی نیست؛ به همین سبب در این نوشتار سعی در بررسی این امر است که آیا ماده یا هیولی حقیقتاً از اقسام جوهر هست یا خیر.

همان‌گونه که پیشتر بیان شد ملاصدرا در کتب فلسفی خود با مسئله هیولی به دو صورت مواجه شده است. آنچه در ظاهر امر به نظر می‌رسد این است که او نظر حکمای مشاء را در مورد اقسام جوهر پذیرفته و هیولی را جزئی از این تقسیم می‌داند. اما با مراجعه به کتب مختلف او و جمع بندی نظرات او در مورد هیولی می‌توان به این نتیجه رسید که ملاصدرا اگرچه در ظاهر همانند حکمای مشاء هیولی را یک معقول اولی و از جمله ماهیات می‌داند اما نظر نهایی او چیزی جز این نیست که هیولی یک معقول ثانی فلسفی است.

البته هم پیش از ملاصدرا و هم پس از او افرادی منکر وجود هیولی به عنوان یک ماهیت و معقول اولی شده‌اند که برای مقایسه نظر ملاصدرا با نظر ایشان مختصری از نظرات ایشان را نیز در مورد هیولی نقل می‌نماییم.

نظر مخالفان وجود هیولی پیش از ملاصدرا

ابوالبرکات بغدادی منکر وجود هیولی به عنوان یک جوهر مستقل و جزئی از جسم است. او در کتاب خود به نام *المعتبر* معتقد است هر شیئی از شیء دیگری ساخته شده است و وقتی به آن شیء دیگر تحلیل می‌گردد، آن چیز برای شیء اول هیولی است. این روند تحلیلی ادامه پیدا می‌کند تا به عناصر اربعه برسد. عناصر اربعه هیولی برای تمام اشیاست ولی خود عناصر در معنای

جسم بودن مشترک هستند و لذا جسم هیولای اولی است؛ زیرا نه از چیزی ترکیب شده و نه به چیزی تحلیل می گردد (بغدادی، ج ۳، ص ۱۹۵).

او همچنین معتقد است اگر اجسام از جزء لایتجزی تشکیل شده باشند این جزء لایتجزی همان هیولای اولی است (همان، ص ۱۹۶) و در جای دیگری از کتاب خود هیولی را معنای جسمانی می داند که همان امتداد اتصالی است (همان، ص ۲۰۰).

او در نهایت از مجموع سخنان خود این نتیجه را به دست می آورد که هیولای اولی همان جسم اول و امری عقلی است (همان، ص ۲۰۹).

مشخص است این استدلال ابوالبرکات نامعتبر است زیرا مبنای استدلال او طبیعیات قدیم و عناصر اربعه است که مردود است. در ثانی حکما نظریه جزء لایتجزی را با دلیل و برهان مردود دانسته اند.

از دیگر مخالفان وجود هیولی شیخ اشراق است. در نزد شیخ اشراق ماده یا هیولی همان جسم است که امر واحد بسیطی بوده و به هیچ وجه ترکیب در آن راه ندارد. از حیث جوهر بودن آن را جسم می داند و از این حیث که پذیرای صور و مقدار است ماده نامیده می شود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۶۶). شیخ اشراق حقیقت جسم را نیز همان مقدار می داند و معتقد است امتداد و مقدار چیزی زائد بر جسم نیست (سهروردی، ج ۲، ص ۸۰).

خواجه نصیر الدین طوسی نیز به تبعیت از شیخ اشراق منکر وجود هیولی است و ماده را امری عدمی می داند که اگر فعلیت و وجودی برای آن در نظر بگیریم به واسطه صورت است و خودش هیچ گونه فعلیتی ندارد (طوسی، ج ۳، ص ۲۴۹).

نظر ملاصدرا در مورد ماده یا هیولا

نظر ملاصدرا در مورد هیولا در آثار او متفاوت است. او در برخی از آثار خود به تبیین هیولی بر اساس نظر حکمای مشاء مبادرت ورزیده است. مثلاً در کتاب شرح هدایه الاثیریه به طور مفصل از دیدگاه مشائیان به بحث هیولی و صورت می پردازد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۲ق، ص ۹۲-۱۳). اما در جلد پنجم *اسفار* اگرچه به تبیین هیولی و صورت بر طبق مرام مشاء اقدام می نماید لیکن در لابلای مباحث این کتاب نظر خود او را می توان در مورد هیولی و صورت به دست آورد. از آنجا که هدف از این مقاله بیان نظر ملاصدرا در مورد هیولی و صورت طبق مبانی و اصول حکمت متعالیه است لذا فقط به نظرات خاص او در مورد هیولی و صورت و تفاوت های آن با

نظر حکمای مشاء می پردازیم. به طور کلی در مورد تفاوت نظر صدرالمتهلین با نظر حکمای مشاء می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ترکیب ماده و صورت، ترکیب اتحادی است

حکمای مشاء هر جسمی را در خارج مرکب از اجزای عینی با نام ماده و صورت می دانند و معتقدند که این اجزای بالفعل متکثرند. البته ماده فقط در ضمن جسم و در حال ترکیب با صورت یافت می شود و به تنهایی وجود ندارد. صورت نیز اگرچه بالفعل است اما ذاتاً حال در ماده است و فقط در ضمن جسم و در حال ترکیب با ماده یافت می شود و به تنهایی وجودی ندارد (ابن سینا، ص ۶۸).

گذشته از این در نظر ایشان حداقل دو صورت وجود دارد: یکی صورت جسمیه و دیگری صورت نوعیه. صورت جسمیه منشأ جسمیت جسم است و صورت نوعیه منشأ خواص نوعی اجسام است و فقط اختصاص به همان نوع دارد. بنابراین خواص بالفعلی که بلا استثناء در تمام اجسام وجود دارد مربوط به صورت جسمیه است و خواص بالفعلی که فقط در نوع بخصوصی از اجسام یافت می شود مربوط به صورت نوعیه است (عبودیت، ج ۱، ص ۳۳۵)

با توجه به این موارد مشخص است که حکمای مشاء معتقد به ترکیب انضمامی ماده و صورت هستند زیرا بنا بر آنچه بیان شد اگرچه ماده و صورت هیچ کدام به تنهایی قابل تحقق نیستند و فقط با ترکیب در ضمن جسم محقق می گردند اما این دو در عین ترکیب، متکثر و متغایرنند و این تکثر و تغایر حقیقی و خارجی است نه ذهنی و اعتباری.

اما ملاصدرا با نظر حکمای مشاء در باب ترکیب انضمامی ماده و صورت مخالفت نمود و با وارد کردن اشکالاتی ترکیب این دو را اتحادی دانست. در ترکیب اتحادی برخلاف ترکیب انضمامی لازم نیست اجزا به صورت متکثر موجود باشند بلکه اجزا به صورت مرکب و کل حقیقتاً موجودند و هیچ یک از آنها در خارج مغایر با دیگری نیست و تغایر و تکثر آنها فقط در ذهن و از جهت مفهوم و ماهیت است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۳۰۷)

۲. هیولی امری معقول است

ملاصدرا هیولا را امری معقول می داند:

اقول الحق ان مراد المحقق الطوسي من المادة ليست الهیولی الاولى التي هي جوهر عقلي (همو، ۱۳۰۲ق، ص ۱۳۱) و تحقیق ذلك أن للهیولی فی ذاتها لكونها أمرا عقليا وحدة كوحدة عارضة للمعقولات المشتركة بين الحقائق المتكثرة النوعية فی الذهن عند ملاحظة العقل إياها واحدة فی الذهن (همو، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۷۴).

اما با تحلیل سخنان دیگر ملاصدرا در مورد هیولی این مسئله باید بررسی گردد که منظور او از معقول بودن هیولی چیست و هیولی کدام یک از اقسام معقولات است؟ آیا معقول اولی و از جمله ماهیات است یا معقول ثانی فلسفی است؟ این مسئله را پس از بررسی دقیق نظر ملاصدرا پاسخ خواهیم داد.

۳. هیولی امری عدمی است

ملاصدرا در آثار خود هیولی را امری عدمی معرفی می‌نماید:

فالهیولی مثلا و ان كانت امرا عدميا (همو، ۱۳۰۲ق، ج ۳۳۰) و لأن المادة أمر عدمی و كذا ما يشتمل علیها من حیث يشتمل علیها (همو، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۱۴۶).

او علت عدمی بودن هیولی را این می‌داند که هیولی قوه قبول اشخاص جسم و صورت‌ها و اعراض آن اشخاص است. وی همچنین موجود بودن ماده را به این می‌داند که حد و تعریف هیولی بر آن صدق می‌کند نه اینکه حقیقتاً چیزی به اسم هیولی وجود داشته باشد:

معنی قول الحكماء الهیولی موجوده، و الحركة موجوده، و الاضافة موجوده فی الخارج، ان فی الاعیان اشياء تصدق علیها حدود هذه الاشياء، فالهیولی مثلا و ان كانت امرا عدميا، لان معناه قوه قبول اشخاص الجسم و صورها و اعراضها، لكنها موجوده فی الاعیان بمعنی ان فی الاعیان تتحقق اشياء یصدق علیها هذا الحد... (همو، ۱۳۰۲ق، ص ۳۳۰).

از آنجا که ملاصدرا هیولی را امری عدمی می‌داند طبیعتاً هیولی فاقد ذات است و هیچ گونه ذاتی ندارد. حتی نمی‌توان گفت هیولی فاقد ذات مستقل است ولی می‌تواند به واسطه صورت ذاتی را دارا شود چرا که صورت واسطه در ثبوت برای هیولی نیست؛ از این رو می‌بینیم ملاصدرا هیچ حقیقتی برای هیولی به جز صورت جسمیه‌ای که به آن ضمیمه می‌گردد یا صورت کمالیه‌ای که بعداً به آن منضم می‌گردد قائل نیست (همو، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۱۴۴) و علت آن این است که هیولی قوه محض است:

إذ لا ذات لها أصلاً إلا بالصور... و هي فعل و قوة فعليتها في الهيولى التي هي قوة محضة
(همان، ص ۱۵۲).

ملاصدرا اگرچه ماده را امری عدمی به شمار می‌آورد اما از یک طرف آن را عین قوه که امری
عدمی است می‌داند و قوه را نیز امری عدمی دانسته و در کنار عدم قرار می‌دهد و از طرف دیگر
برای آن بهره‌ای از ثبوت قائل است اما به شرط اینکه به یک امر وجودی اضافه گردد (همان،
ص ۱۱۳). این سخن ملاصدرا در واقع برگرفته از سخن میرداماد است (میرداماد، ج ۲، ص ۷۷).
اما ملاصدرا خود واقف است که موجودیت اعدام یک موجودیت حقیقی نیست بلکه بالعرض
و به تبع تعقل آن در عقل به همراه مراتب وجود است و گرنه عدمیت آن هیچ‌گاه به وجود تبدیل
نمی‌شود:

آنچه که فی حد نفسه وجود و یا موجود نباشد امکان ندارد به تاثیر غیر، موجود گردد
(صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۴۱ و همو، بی‌تا، ص ۱۵).

پس صورت واسطه در ثبوت فعلیت برای هیولی نیست بلکه واسطه در عروض فعلیت است.

۴. هیولی عین قوه و استعداد است

از نظر ملاصدرا هیولی حامل قوه و استعداد نیست زیرا در این صورت باید فعلیتی داشته باشد که
قوه و استعداد بتواند بر آن عارض گردد، بلکه عین قوه و استعداد بوده و فی‌ذاته قوه محض است
(همو، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۱۴۷).

حال به بررسی نظرات ملاصدرا در باره قوه و استعداد می‌پردازیم. او قوه را هم امری عدمی
می‌داند: «القوة معنی عدمی» (همان، ج ۳، ص ۵۵). از نظر او استعداد نیز امری عدمی است: «لأن
الاستعداد كالقوة أمر عدمی» (همان، ج ۵، ص ۱۶۲) و جایز نیست که عدم از وجود و از آنچه
لازمه وجود است انتزاع گردد. ماده که خودش امری عدمی است، عین قوه و استعداد هم است؛
به همین سبب از ماده، عدم یا امر عدمی انتزاع می‌شود و بنا بر این جایز نیست که قوه و استعداد
از صورت و یا یک معنای صوری مثل فعلیت انتزاع گردد بلکه باید از یک معنای مادی حکایت
نماید که نفس ابهام و قصور است (همان، ج ۵، ص ۱۱۲ و ۱۱۳). توجه به این نکته مهم است که
اگر ابن‌سینا ماده را قوه محض می‌داند، در عین حال معتقد به وجود خارجی آن است؛ اما
ملاصدرا ماده و قوه و استعداد را امری عدمی می‌داند.

۵. ماده نقص وجود صورت است

ملاصدرا صورت را کمال جسم می‌داند و ماده را نقص و نیاز آن به شمار می‌آورد (همو، ۱۴۲۰ق، ص ۱۱۲). حکمای مشاء اگرچه هیولی وجود مستقل بالفعل ندارد اما به همراه مورد دیگر و در ضمن آن وجود دارد. ملاصدرا نه تنها هیولی را وجود بالفعل مستقل نمی‌داند بلکه آن را امری عدمی و نقص صورت می‌داند. اگر در سخنان او می‌بینیم که برای هیولی وجودی قائل است، او خود توضیح می‌دهد که منظور او این است که صورت نحوه وجود خارجی و جهت تحصیل و تمامیت ماده است و گر نه هیولای اولی فی‌ذاته وجود مستقلی ندارد (همو، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۱۳). او وجود ماده را عبارت از نقصان وجود صورت به حسب تشخیص آن می‌داند نه نقصان ماهیت خارجی صورت (همان، ص ۱۴۴)؛ زیرا نقص و قصور هر چیزی از توابع حقیقت مطلق آن است؛ یعنی بر اساس اصالت وجود آنچه حق است و حقیقت دارد وجود است. از این رو ماده نیز همان نقصان و قصور نحوه وجود شیء است و به عبارت گویاتر عین ابهام و قصور است (همان، ص ۱۱۳).

بنابراین هیولای اولی فی‌ذاته از تمام مراتب تحصیل و تنوع عاری می‌باشد مگر به واسطه صورت و به همین جهت ماده هیچ حقیقتی جز صورت جسمیه‌ای که اولاً به آن منضم می‌شود و صورت کمالیه‌ای که پس از آن به آن ضمیمه می‌گردد ندارد (همان، ص ۱۴۴).

در تقسیم وجود به رابط و مستقل، صدرالماتلهین وجود رابط را عین فقر و ربط می‌داند. در حکمت متعالیه ملاک نیازمندی معلول به علت از امکان ماهوی به امکان فقری انتقال می‌یابد. امکان فقری وصف ماهیت شیء نیست بلکه وصف وجود و نفس احتیاج و فقر است. در جریان امکان فقری، علیت و معلولیت و تقسیم وجود به علت و معلول را به تقسیم آن به رابط و مستقل باز می‌گرداند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۱۳۴). مراد صدرالماتلهین از قصور و ضعف وجود، همان امکان فقری است. در امکان فقری وجود واحدی که مصداق هستی فقیرانه است منشأ انتزاع مفهوم فقر، احتیاج، نیاز و وجود و وجوب (بالغیر) است (همان، ص ۱۲)؛ بنابراین، سخنان ملاصدرا دقیقاً بر اساس اصالت وجود است و هیولی را امری انتزاعی از جنبه نقص و فقر اشیا می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۷۲).

ملاصدرا در جایی دیگر از کتاب اسفار ماده شیء را عیناً جهت ضعف در وجود و صورتش را شدت وجود آن شیء می‌داند:

ماده الشیء هی بعینها جهه ضعفه فی الوجود و صورته هی شده وجوده (همان، ص ۳۰۰).

۶. ماده به جوهریت صورت، جوهر است

از نظر ملاصدرا هیولی یک جوهر در کنار سایر جواهر نیست. از آنجا که هیولی وجود مستقلی ندارد، وجودش تابع وجود صورت است (همان، ص ۷۶)؛ از این رو ملاصدرا چنین نتیجه می‌گیرد که هیولی یک ماهیت تعلق به چیزی است که در عالم عین و خارج حقیقتاً مصداق جوهر است و در نهایت از این بیان نتیجه می‌گیرد که جوهریت هیولی فقط در معنا و مفهوم است و هیولی مصداق خارجی جوهر نیست:

پس مشخص گردید که هیولی عین جهت امکان و قوه است و ذاتش ماهیتی است متعلق به امری که استقلال در وجود و فعلیت دارد. ماده جوهر بودن را از صورت می‌گیرد. اگر چه ماهیتش نفس مفهوم جوهر است چنان که می‌دانی این (مفهوم جوهر بودن) اقتضای اینکه داخل در مصداق جوهر باشد را ندارد (همان، ص ۱۲۳).

بنابراین جوهر بودن هیولی موجب تحصیل آن نیست زیرا هیولی چیزی جز ابهام و قوه و استعداد محض نیست و استعداد محض، هیچ فعلیتی جز فعلیت قوه ندارد (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۲۰۴).

۷. هیولا علت صورت نیست

گفته شد هیولی امری عدمی است و امر عدمی نمی‌تواند علت چیزی باشد. به‌طور کلی علت و جعل در دایره وجود است و عدم و امور عدمی علت حقیقی نمی‌خواهند (همو، ۱۳۹۵، ج ۳۶۵) و اساساً شایستگی علت به معنای حقیقی را ندارند. ملاصدرا در جلد دوم و جلد پنجم *اسفار* و همچنین در کتاب *تعلیق بر الهیات شفا*، بر ادعای خود مبنی بر اینکه امور عدمی شایستگی و صلاحیت علت را ندارند، دلایلی را ذکر می‌کند.

او در جلد دوم *اسفار* پس از اینکه امکان را امری عدمی می‌نامد آن را شایسته علت نمی‌داند و علت آن را این مسئله می‌داند که علت باید تعیین داشته باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۷۲)؛ بنابراین هیولی که ابهام مطلق است شایستگی علت را ندارد (همان، ج ۱، ص ۱۸۳). ملاصدرا همچنین در جلد پنجم *اسفار* پس از اینکه بر اساس حکمت مشاء به نحوه علت ماده و صورت نسبت به یکدیگر می‌پردازد با سه دلیل ثابت می‌کند جسم و دوجز آن یعنی ماده و صورت نمی‌تواند علت چیزی باشد:

استعداد نمی‌تواند علت وجود چیزی باشد، علت باید دارای ذات بالفعل باشد علت باید خودش وجود داشته باشد تا بتواند چیزی را به وجود آورد (همان، ج ۵، ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

او در کتاب حاشیه بر الهیات شفا استدلال می‌کند که اگر ماده بخواهد علت صورت باشد، باید قبل از آن مصور به صورتی دیگر باشد اعم از اینکه این قبلیت مانند علل معده قبلیت زمانی باشد یا مانند علل موجد قبلیت ذاتی باشد. در حالی که هیولی در اصل بالقوه است و امر بالقوه معدوم است و امر معدوم نمی‌تواند علت چیزی که موجود است بشود (همو، بی‌تا، ص ۷۶). ممکن است این اشکال مطرح شود که ابن سینا نیز معتقد است هیولی علت صورت نیست و در این جهت تفاوتی بین نظر ابن سینا و ملاصدرا وجود ندارد.

در پاسخ باید گفت اولاً هیولی در نزد ملاصدرا امری عدمی است اما در نزد ابن سینا یک جزء عینی و بالفعل است. در ثانی ملاصدرا فعلیت یافتن ماده را امری بالعرض می‌داند. یعنی ماده حقیقتاً متصف به فعلیت نمی‌شود بلکه اگر فعلیت یافتن را به ماده یا هیولی نسبت می‌دهیم، این فعلیت داشتن در حقیقت وصف صورت است. در حالی که در نزد ابن سینا ماده اگرچه بالقوه محض و فاقد فعلیت است، می‌تواند با ترکیب با یک واقعیت بالفعل مغایر خود یعنی صورت حقیقتاً فعلیت یابد (عبودیت، ج ۱، ص ۳۳۵). بنابراین اگر ابن سینا و ملاصدرا قائل به این مطلب هستند که ماده علت صورت نیست باید به این دو تفاوت مهم در نظرات این دو حکیم توجه نمود.

پس به‌طور خلاصه به این چهار دلیل ماده یا هیولا نمی‌تواند علت وجود چیزی باشد:

۱. علت باید تعین داشته باشد و امور عدمی تعینی ندارند. ماده نیز که امری عدمی است تعینی ندارد پس نمی‌تواند علت چیزی باشد.
۲. استعداد نمی‌تواند علت وجود چیزی باشد. لذا ماده که عین استعداد و قوه است نمی‌تواند علت چیزی باشد.

۳. علت باید دارای ذات بالفعل باشد در حالی که ماده هیچ ذات بالفعل و مستقلی ندارد. بنا بر این ماده نمی‌تواند علت چیزی باشد.

۴. علت باید خودش وجود داشته باشد تا بتواند چیزی را بوجود آورد زیرا ایجاد فرع بر وجود است. ماده امری عدمی است وجود بالفعلی ندارد، بنابراین نمی‌تواند علت وجود چیزی باشد. پیشتر بیان شد که هیولی امری عدمی است لذا شایستگی علت و تأثیر را ندارد. البته باید بین هیولای اولی و هیولای ثانیه در این مورد تفاوت قائل شد. هیولای ثانیه همان صورت جسمیه است. حاج ملاهادی سبزواری در پاورقی اسفار می‌گوید:

تحصل هیولای ثانیه که همان صورت جسمیه است یک تحصیل ثانوی است که بعد از تحصیل هیولای اولی است (صدرالدین سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۱۳۶).

ملاصدرا در *اسفار بین هیولای اولی و هیولای ثانی* و همچنین صورت سابق و صورت لاحق تفاوت قائل شده و هیولای اولی را علت برای صورت نمی‌داند (همان، ج ۵، ص ۳۰۷ و ۳۰۸). البته باید متذکر شویم که صورت جسمیه از حیث صورت بودنش ماده‌ی ثانیه نیست بلکه از حیث قبول صور لاحق ماده‌ی ثانیه نامیده می‌شود.

ملاصدرا در کتاب *شرح الهدایة الاثریة* از قول حکمای مشاء دو دلیل بر وجود هیولی ذکر می‌کند: یکی برهان فصل و وصل و دیگری برهان قوه و فعل. بعد از بیان استدلال قوه و فعل مبنی بر اینکه جسم مرکب از دو حیثیت هیولی و صورت است، استدلالی را بیان می‌کند که در آن متذکر می‌شود حقیقت جسم، همه‌ی فعلیت است و هیچ چیزی از جسم هیولی نیست. بیان آن به صورت قیاس به این شکل است:

مقدمه اول: جسم ذاتاً بالفعل است.

مقدمه دوم: هر چه از جهت ذاتش بالفعل است، بالقوه نیست.

نتیجه: پس جسم بالقوه نیست.

و این نتیجه کبرای قیاس دیگری در شکل دوم می‌شود:

مقدمه اول: هیولی بالقوه است.

مقدمه دوم: هیچ چیز از جسم بالقوه نیست.

نتیجه: هیچ چیز از جسم هیولی نیست:

نقول: الجسم بالفعل من جهة ذاته و کل ما هو بالفعل من جهة ذاته لا یكون بالقوة، فالجسم

لا یكون بالقوة و یجعل هذه النتيجة کبری لقیاس آخر من الشكل الثانی و هو أن الهیولی

بالقوة و لا شیء من الجسم بالقوة فینتج لا شیء من الجسم بهیولی (همو، ۱۴۲۲ق، ص ۵۵).

اگرچه برخی معتقدند کتاب *شرح الهدایة الاثریة* بر اساس مسلک مشاء نگاشته شده است.^۱

اما در این قیاس ملاصدرا بر اساس حکمت متعالیه مشی می‌نماید و چنانکه قبلاً بیان شد هیولی را از ماهیت شیء به وجود خارجی آن سوق می‌دهد و لذا جسم را ذاتاً موجود و بالفعل می‌داند و هیولی را نقص وجود خارجی آن ذکر می‌کند.

در نهایت، ملاصدرا در کتاب *مبدأ و معاد* مجموع نظرات خود را به این صورت بیان می‌کند:

شکی نداریم هیولی در نفس الامر چیزی نیست که در وجود مباین با علت غریبش اعم از

صورت یا غیر صورت باشد زیرا اصلاً دارای وجودی استقلالی نیست. بلکه وجود بالذات از

آن صورت بوده و هیولی برای صورت به منزله سایه برای صاحب سایه است و سایه در

خارج امری عدمی است. مگر اینکه عقل هیولی را چیزی دیگر غیر از صورت تصور نماید که ماهیت فی نفسه اش قوه شیء، و استعداد امر حادث باشد. همچنانکه سایه را چیزی دیگر غیر از نور تصور می نماید که ماهیتش عدم نور و نقصان آن است. حاصل سخن اینکه نسبت هیولی به صورت نسبت نقص از آن جهت که نقص است به تمام و نسبت قصور از آن جهت که قصور است در مقایسه با کمال می باشد. و قصورات اشیای مختلف در کمالات نوعی در شرف و فضیلت، از آن حیث که آنها قصورات هستند دارای یک معنی هستند، زیرا آن قصورات اموری عدمی هستند و امور عدمی فی نفسه امتیازی (با یکدیگر) ندارند. این قصورات از آن حیث که با کمال خاصی که منصوب به فضیلت خاصی است مقایسه شوند - و این مقایسه غیر از مقایسه های دیگری هستند که با کمالات دیگری با ماهیت دیگر مقایسه می گردند - هر کدام از این قصورات نوعیت و تحلیلی غیر از نوعیت و تحلیلی قصورات دیگر دارند (همو، ۱۳۵۴، ص ۲۶۴ و ۲۶۵).

بررسی و تحلیل نظر ملاصدرا

حال پرسش مهم این است که نحوه وجود هیولی چگونه است؟ آیا همان طور که حکمای مشاء قائل هستند نظر ملاصدرا نیز همین است که هیولی حقیقتاً در خارج وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت نظر ملاصدرا در مورد هیولی به طور کلی با نظر حکمای مشاء متفاوت است. اگر اصول و مبانی حکمت متعالیه را در کنار هم قرار دهیم و نظر ملاصدرا را در مورد هیولی با آن بسنجیم چیزی جز این به دست نمی آید که هیولی معقول ثانی فلسفی است. بر مبنای اصالت وجود و به دنبال آن تقسیم وجود به رابط و مستقل و به اضافه اینکه در حکمت متعالیه جعل و علیت در حوزه وجود است ماده نمی تواند در حوزه وجود داخل گردد. برای اثبات معقول ثانی بودن هیولی نظرات او را با همدیگر جمع می کنیم. از ترکیب اتحادی ماده و صورت این نتیجه به دست می آید که این دو در عالم خارج به وجود واحد موجود هستند. تا اینجا ماهیت و وجود هم به همین صورت در خارج موجود هستند و این مورد به تنهایی نمی تواند دلیل بر معقول ثانی بودن هیولی باشد. از معقول بودن هیولی هم نمی توانیم به این مسئله یعنی معقول ثانی بودن هیولی پی ببریم. معقولات بر سه دسته هستند: معقولات اولیه، معقولات ثانیه منطقی و معقولات ثانیه فلسفی و باید مشخص شود که منظور از معقول بودن هیولی کدام یک از این سه دسته است زیرا ماهیت نیز

امری معقول و در زمره معقولات اولیه است اما آنچه در این مقاله به دنبال آن هستیم این است که هیولی معقول ثانی فلسفی بوده و از سنخ ماهیات یعنی معقولات اولیه نیست.

گفتیم هیولی امری عدمی است و از طرف دیگر عین قوه و استعداد است. قوه و استعداد نیز اموری عدمی معرفی شد. در اینجا نیاز داریم که یک تحلیل از «استعداد» داشته باشیم.

بیان شد که ماده عین قوه و استعداد است. از طرف دیگر ماده امری عدمی است پس می‌توان نتیجه گرفت که قوه و استعداد نیز امری عدمی بوده و منشأ انتزاعش نیز که همان ارتفاع موانع است اموری عدمی می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۶). ملاصدرا خود نیز در کتاب *اسفار* مرجع امکان استعدادی را ارتفاع و زوال مانع بیان کرده است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۷۶). اگر تحلیلی دقیق از استعداد به دست آوریم می‌بینیم که استعداد برخلاف آنچه بین حکما مشهور است امری وجودی نیست. بلکه اگر وجود داشتن را به استعداد و امکان استعدادی نسبت می‌دهیم به خاطر شرایطی است که قبل از حصول و تحقق یک شیء وجود دارد. بنا بر این استعداد امری انتزاعی از وجود شرایط مادی و رفع موانع آن است. به عبارت دیگر قوه و استعداد یا امکان استعدادی مفاهیمی هستند که عقل آنها را از حصول شرایط یک شیء قبل از تحقق خود آن شیء انتزاع می‌کند. لذا استعداد امری عینی نیست که مانند اعراض نیازمند به محلی برای حلول در آن باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۶). اگر یک ماده شرایطی را دارا باشد و موانعی در بین نباشد، این ماده آمادگی کاملی دارد تا از آن یک شیء معین حادث گردد و لذا می‌گوییم این ماده آمادگی و استعداد برای تحقق یک امر حادث معینی را دارد.

قوه و استعداد امری است که شدت و ضعف دارد و به عبارتی به تبعیت از تعداد و تمامیت شرایط آن، دارای تشکیک است و بر اساس اختلاف شرایط موجود، قوه و استعداد نیز شدت و ضعف پیدا می‌کند. اگر شرایطی را بطور کامل دارا نباشد یا هنوز موانعی وجود داشته باشد، در اینجا ماده استعداد ناقص برای حصول یک حادث معین را دارد. اما اگر شرایط تمام بود و موانع به‌طور کامل مرتفع شده بود استعداد آن تام است.

هیولی معدوم است به این معنا است که معقول اول نیست و مانند معقولات اول مابازای مستقیم و مستقل خارجی ندارد و با یک نسبت سنجی از عالم خارج به دست می‌آید. به عبارت دیگر هیولی در عالم خارج منشاء انتزاع دارد و لذا از معقولات ثانی فلسفی به است.

گفتیم هیولی از مصادیق جوهر نیز نیست و همچنین از وجود شیء (البته از جنبه نقص آن) انتزاع می‌شود و در واقع موجود بودن و جوهر بودن هیولی بالعرض است و موجود بالعرض

موجود واقعی نیست و معدوم بالذات است. چیزی که واقعا موجود نباشد ماهیت ندارد (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۳۰۲ و ۳۰۳).

از مجموع این مطالب مشخص می‌شود که اگرچه ملاصدرا در هیچ یک از کتاب‌هایش به معقول ثانی بودن ماده تصریح نکرده است اما اگر نظرات خاص او را کنار هم قرار دهیم چیزی جز این به دست نمی‌آید که ماده یا هیولا یک معقول ثانی فلسفی است. بنابراین او ماده را از زمره ماهیات بیرون آورده و در کنار مفاهیم قرار می‌دهد. مفاهیمی که از نقصان و قصور نحوه وجود خارجی شیء به دست می‌آید.

نظر مخالفان وجود هیولی پس از ملاصدرا

استاد مطهری در یادداشت‌های مقاله دهم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مباحثی را در خصوص هیولی مطرح می‌کند و از فحوای کلام ایشان چنین به نظر می‌رسد که قائل به وجود هیولی به عنوان یک جوهر مستقل نیستند. از نظر ایشان از آنجا که ترکیب در ماده و صورت اتحادی است لذا ماده و صورت دو موجود علیحده نیستند. صورت عبارت است از حالت متحول شده ماده قبلی و حالت فعلی. بنابراین دو اعتبار را می‌توان در نظر گرفت: یکی اعتبار صورت است و دیگری اعتبار ماده. یک چیز بیشتر وجود ندارد که به اعتبار فعلیت، صورت است و به اعتبار اینکه مستعد پذیرفتن صورت دیگری است ماده است (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۱۸۴). البته ایشان این نظر را با فرض حرکت معقول می‌دانند و آن را دلیلی بر حرکت جوهری ذکر می‌کنند.

ایشان در کتاب درس‌های نجات این مسئله را شرح می‌دهند. اگر ما قائل به حرکت جوهری نباشیم بین قوه و فعلیت جدایی قائل می‌شویم و طبیعتاً ماده و صورت و یا به عبارت دیگر قوه و فعلیت اتحاد انضمامی خواهند داشت. فعلیت «الف» به همراه امکان و قوه «ب» و وقتی «ب» به فعلیت رسید دیگر «الف» وجود ندارد و «ب» موجود است. اما اگر به حرکت جوهری اعتقاد داشته باشیم دیگر میان فعلیت «الف» و فعلیت «ب» جدایی نیست بلکه هر دو مراتب یک فعلیت هستند و خود فعلیت چون به صورت حرکت است پس می‌توان برای آن مراتبی را در نظر گرفت و یک مرتبه نسبت به مرتبه قبل فعلیت و نسبت به مرتبه بعد قوه و ماده است (همو، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۱۸۲).

ایشان قول به جوهر بودن هیولی را موافق با نظریه کون و فساد می‌داند نه با نظریه تکونات تدریجی. زیرا طبق نظریه کون و فساد وقتی صورتی به وجود می‌آید، صورت قبلی از بین می‌رود و بنابراین باید جوهری باشد که با هر دو صورت موجود باشد. اما بر اساس حرکت جوهری و تکونات تدریجی فرض هیولی به عنوان یک جوهر مستقل ضرورت ندارد. استاد مطهری این مطلب را غفلتی می‌داند که از جانب ملاصدرا واقع شده است (همو، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۱۸۵).

بنابراین از نظر استاد مطهری بر اساس حرکت جوهری، هیولی را باید جهتی از جهات جسم دانست نه وجود مستقلی در برابر جسم (همو، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۸۶۹).

آقای مصباح نیز با پیروی از شیخ اشراق و محقق طوسی و با تأثیر از نظرات ملاصدرا، هیولا را فاقد فعلیت می‌داند و اساساً وجود هیولی را منکر است (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ص ۲، ج ۱۷۴). البته مبانی آقای مصباح بیشتر برگرفته از تحلیل‌های ایشان از نظرات ملاصدرا است. ایشان معتقد است از آنجا که در تعریف هیولی می‌گویند «هیولا امری بالقوه است که فعلیتی جز بی‌فعلیتی ندارد» حیثیت هیولا این است که قوه محض باشد و این حیثیت امری ذاتی است که قابل جدا شدن از هیولی نیست؛ پس معنا ندارد که صورت واسطه ثبوت فعلیت برای هیولی باشد و هیولا حقیقتاً متصف به فعلیت گردد (همان، ص ۱۶۹) و فرض اینکه هیولی در سایه صورت فعلیت بیابد با ویژگی ذاتی آن که نداشتن فعلیت و قوه محض بودن است سازگار نیست. پس معنای تحصیل هیولا به وسیله صورت، این است که صورت واسطه در عروض فعلیت و تحصیل برای هیولا است. فعلیت حقیقتاً صفت ثابتی برای هیولا نیست بلکه وصف به حال متعلق آن است. یعنی فعلیت در حقیقت صفت صورت است ولی ما آن را به هیولی نسبت می‌دهیم (همان، ص ۱۶۸).

آقای مصباح با توجه به اینکه هیولای اولی به عنوان جوهری که حیثیت آن حیثیت قوه است و مفاهیم قوه و فعل از معقولات ثانی فلسفی است نظر نهایی خود را در کتاب *تعلیقہ علی النہایۃ الحکمۃ* به این صورت بیان می‌کند: «نهایت آنچه در باره هیولی می‌توان گفت این است که هیولی یک اعتبار عقلی است» (همان‌جا). ایشان می‌گویند: «وجود مساوق با فعلیت است و معنا ندارد در خارج وجودی باشد که فعلیتی جز بی‌فعلیتی نداشته باشد و این مطلب جز این نیست که فرض کنیم موجودی وجود دارد که وجودی ندارد جز اینکه وجودی ندارد» (همان‌جا) و «اساساً فرض موجود بی‌فعلیت همانند فرض موجود بی‌وجود فرض معقولی بنظر نمی‌رسد» (همو، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۸۰).

نتیجه

در مورد هیولی به طور کلی ما با دو نظر مواجه هستیم. یکی نظر حکمای مشاء که جسم را متشکل از دو جزء خارجی دانسته‌اند و موافق وجود هیولی هستند و با دلایلی چند آن را اثبات می‌کند و دیگری نظر مخالفان وجود هیولی است. مخالفان وجود هیولا پیش از ملاصدرا دلایلی را در نفی وجود هیولی به عنوان یک جوهر و جزء عینی و خارجی جسم ذکر می‌نمایند که مورد پذیرش در حکمت متعالیه و علوم جدید نیست.

صدرالمتالهین در کتاب‌های مختلف خود به‌طور مفصل به بحث صورت مطابق با دیدگاه حکمای مشاء می‌پردازد، اما بر مبنای اصول حکمت متعالیه همچون اصالت وجود و نظریه وجود رابط و مستقل و تشکیک وجود، این نظر، نظر اصلی و نهایی صدرالمتالهین نیست. با مراجعه به کتاب‌ها و رسائل او و جمع آوری نظرات او در باره هیولای اولی مانند عدمی بودن، معقول بودن، جوهر خارجی نبودن و نقص وجود صورت بودن و ... شکی باقی نمی‌ماند که هیولا نزد ملاصدرا معقول ثانی فلسفی است.

البته پس از ملاصدرا افرادی همچون استاد مطهری و آقای مصباح یزدی نیز قائل به معقول ثانی بودن هیولی هستند اما آنچه این مقاله به دنبال آن است و به عنوان نوآوری این مقاله در نظر است این است که به صورت نظام‌مند اثبات نماید نظر نهایی ملاصدرا، معقول ثانی بودن هیولی است و نظر متأخرین در این مورد در واقع برگرفته از نظر ملاصدرا است.

یادداشت‌ها

۱. در باره کتاب شرح هدایه اثیریّه دو نظر وجود دارد. برخی می‌گویند این اثر از آثار ابتدایی صدرالمتالهین شیرازی است که طبق مبانی رایج در بین فیلسوفان اسلامی نوشته شده است و او در این کتاب به بیان نظرات خاص خویش پرداخته است زیرا مثلاً در این کتاب حرکت جوهری را انکار نموده است در حالی که در سفر به اثبات آن اقدام نموده است. نظر دیگر این است که شرح الهدایه الاثیریّه متنی آموزشی است و جهت آموزش حکمت مشاء نگاشته شده است.

اما می‌توان سخنی دیگر نیز درباره این کتاب بیان کرد. از یک طرف در چنین کتاب‌هایی بنا بر این نیست که نویسنده علم جدیدی را به نمایش گذارد بلکه فقط علوم تولید شده قبلی ترویج و تبیین می‌شود در این کتاب اصل بر این است که ملاصدرا به عنوان یک شارح نظر مؤلف را

به درستی شرح نماید، نه اینکه نظرات خاص خود را مطرح کند. از طرف دیگر او در پایان این کتاب می‌گوید:

هذا آخر ما تيسر لنا في شرح هذا الكتاب مستعينين بملهم الصواب عند تلاطم أمواج الهموم و تراكم أفواج الغموم و خلو الديار عمن يعرف قدر غوامض الأسرار و علوم الأبرار سيما في هذا الزمان الذي انطفأت فيه أنوار الحكمة و انطمست فيه أسرار المعرفة و قد ابتلينا بجماعة يرون التعمق في الأمور الإلهية بدعة و مخالفة أوضاع جماهير الخلق ضلالة و این نشان می‌دهد که ملاصدرا زمانی این کتاب را نگاشته که نظرات خاص خود را داشته ولی شرایط زمانه به او اجازه نمی‌داده است این نظرات را بیان نماید. بنابر این به نظر نمی‌رسد این اثر از آثار ابتدایی ملاصدرا باشد. بالاخص اینکه ملاصدرا در این کتاب در بحث وجود ذهنی، پاسخ به اشکالات وارد بر آن را به کتاب اسفار ارجاع می‌دهد: «فی المقام إشکالات كثيرة ليس هاهنا موضع بيانها و حلها من أراد ذلك فليرجع إلى الأسفار الأربعة».

استاد جوادی آملی نیز بنابر سخنی که از ملاصدرا از این کتاب در باب تبیین عقلانی وحدت شخصی وجود ذکر می‌کنند، معتقدند این کتاب از آثار متأخر ملاصدرا است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفا (الهیات)، به تصحیح ابراهیم مدکور. قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- بغدادی، ابوالبرکات، المعترف فی الحکمه، ۳ جلد، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳.
- بهمنیار بن مرزبان، التحصیل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۹۵.
- _____، ریحیق مختوم شرح حکمت متعالیه، ۲۰ جلد، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۳.
- سهروردی، شیخ شهاب الدین، مجموعه مصنفات، ۴ جلد، به تصحیح و مقدمه هانری کربن و سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحاشیه علی الالهیات الشفا، قم، بیدار، بی تا.
- _____، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ۹ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
- _____، شرح الهدایه الاثیریة، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.

- _____ ، *المبداء و المعاد*، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
- _____ ، *مجموعه الرسائل التسعة*، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۰۲ق.
- _____ ، *مجموعه رسائل فلسفی*، تهران، حکمت، ۱۴۲۰ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *بداية الحکمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسين، بی تا.
- _____ ، *نهاية الحکمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسين، بی تا.
- طوسی، خواجه نصیر الدین، *شرح اشارات و تنبیها*، ۳ جلد، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
- عبودیت، عبد الرسول، *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*، ۳ جلد، تهران، سمت، ۱۳۹۲.
- لوکری، ابوالعباس، *بیان الحق بضمان الصدق*، تهران، مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی، ۱۳۷۳.
- مصباح یزدی، محمد تقی، *آموزش فلسفه*، ۲ جلد، قم، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
- _____ ، *تعلیقہ علی النهایة*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳.
- _____ ، *شرح الهیات شفا*، ۳ جلد، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- مطهری، مرتضی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ۴ جلد، قم، صدرا، ۱۳۶۸.
- _____ ، *مجموعه آثار*، ۲۷ جلد، قم، صدرا، ۱۳۷۷.
- میر داماد، *مجموعه مصنفات*، ۲ جلد، به اهتمام عبد الله نورانی، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵-۱۳۸۱.